بدرود

براي زيستن دو قلب لازم است

قلبي که دوست بدارد، قلبي که دوست‌اش بدارند

قلبي که هديه کند، قلبي که بپذيرد

قلبي که بگويد، قلبي که جواب بگويد

قلبي براي من، قلبي براي انساني که من مي‌خواهم

تا انسان را در کنارِ خود حس کنم.

□

درياهاي چشمِ تو خشکيدني‌ست

من چشمه‌يي زاينده مي‌خواهم.

پستان‌هايت ستاره‌هاي کوچک است

آن سوي ستاره من انساني مي‌خواهم:

انساني که مرا بگزيند

انساني که من او را بگزينم،

انساني که به دست‌هاي من نگاه کند

انساني که به دست‌هايش نگاه کنم،

انساني در کنارِ من

تا به دست‌هاي انسان‌ها نگاه کنيم،

انساني در کنارم، آينه‌يي در کنارم

تا در او بخندم، تا در او بگريم...

□

خدايان نجاتم نمي‌دادند

پيوندِ تُردِ تو نيز

نجاتم نداد

نه پيوندِ تُردِ تو

                نه چشم‌ها و نه پستان‌هايت

                                                   نه دست‌هايت

کنارِ من قلبت آينه‌يي نبود

کنارِ من قلبت بشري نبود...

 ۱۳۳۴